

خارج از قاب سرخ

«انیمه تغییر کرده؛ صنعت تغییر کرده؛ ما تغییر کردیم! من فکر می‌کنم وقت اون رسیده که رفتارمون با انیمه هم تغییر کنه.» یک منتقد!

شماره‌ی قبل برای این بود که به اینجا برسیم! انیمه (anime) به ژاپنی معنی انیمیشن می‌ده و در اصطلاح به تولیدات انیمیشنی این کشور گفته می‌شه. در مورد انیمه، حرف برای گفتن زیاده: محبوبیت جهانی، طراحی‌های بعضاً فوق‌العاده (نمونهش هم تو صفحه‌ی آخر شماره‌ی قبل نشریه از انیمه‌ی words garden of دیدین)، درآمد عظیم مالی و...، ولی الان می‌خوام در مورد بارزترین شاخصه‌ش صحبت کنم: رشد و تکامل! این تکامل باعث شده انیمه از محدوده‌ی سنتی انیمیشن که به طور معمول کودکان رو هدف قرار می‌ده خارج بشه و برای هر سنی (هرسنی!) جذاب و گیرا باشه.

در مقایسه با تولیدات انیمیشنی دیگر کشورها، ژاپن استراتژی متفاوتی داره: کمترین محدودیت، کمترین هزینه‌ی ممکن و در نتیجه بیشترین آزادی عمل! طراحی انیمه‌ها اکثراً به صورت دو بعدی انجام می‌شه و طبیعتاً در مقایسه با طراحی سه بعدی هزینه‌ی خیلی کمتری داره. همچنین می‌شه گفت تقریباً هیچ خط قرمزی نیست که انیمه‌ها ردش نکرده باشن. اصلاً قلمروی انیمه پشت خط قرمزها همینا باعث می‌شه تراوشات دیوانه‌وار هر ذهنی بتونه به تصویر کشیده بشه و اوج خلاقیت‌ها رو در هر دو سر طیف سلاقی

شاهد باشیم. مهم نیست چه افکار و اعتقاداتی دارید، مطمئن باشید یکی هست که مثل شما فکر کنه؛ اگر کسی رو ندارید که فکرتون رو باش در میون بذارید، اونم نداره، ولی اگر شما همینجا تسلیم می‌شین، اون نمی‌شه، دنبالش می‌کنه و ازش یه اثر هنری درمیاره: انیمه! البته سوء برداشت نشه، ساخت انیمه یه کار حرفه‌ای با یه تیم حرفه‌ایه ولی تنوعش شوکه‌کنندهست.

انیمه‌ها برای هر مخاطبی برنامه دارن و همگام با اون تغییر می‌کنن. شاید قبلاً نشنیده باشید که مخاطبان فلان برنامه (مثلاً) زنان ۱۸ تا ۴۰ سال باشن! ولی انیمه‌ها واقعا به این دقت ساخته می‌شن و حتی در بسیاری از موارد گروه سنی R می‌گیرن. مجبور نیستن همه رو راضی کنن و دقیقاً مغز مخاطبینشون رو هدف قرار می‌دن. شما زیر رگباری از هنر قرار می‌گیرین، شاید همه‌ی تیرها اصابت نکنه، ولی مطمئناً نمی‌تونین قسر دربرین! یه مثال بیولوژیک: انیمه مثل باکتریه، از هر ده تاش یکی مناسبه، ولی همون یکی کارشو می‌کنه!

پس اگه از دیدن فیلمای گیشه‌ای که صرفاً به دنبال درآمد بیشتر و بیشترین خسته‌شدن و این توالی کلیشه‌ای تو ذوقتون میزنه، خوش اومدین! اینجا بهشت شماسه! اینجا هیچ کس متوقف نمیشه؛ هیچ کس سرکوب نمی‌شه. هیچ کس نمی‌ترسه و تنها نمی‌مونه؛ اینجا هیچ وقت تکراری نمی‌شه!

- احمد رضا زراثر



نشریه فرهنگی لایبر کس



شماره نهم، شهریور نود و هفت
صاحب امتیاز: کانون خیریه‌ی التیام
شماره مجوز: ۴۲۲۱ / ۱۲۰ / ۵ / ۹۵

مدیر مسئول: محمدرضا آقاچانی زاده

سردبیر: نیما آژ

نویسندگان: نیما آژ، محمدرضا آقاچانی زاده،

نازنین امیدوار، رضا پخش، محمدمعین ترکمان،

امیررضا حاجی عزیزی، احمدرضا زراثرزاده، کیانا

سهرابی، صدف صالحی، میلاد صیدی، کیانکخت

کمالی نژاد، طاهنا ملازاده، صادق میراحمدی

صفحه‌آرایی و گرافیک: سالار پیرامی، روحانه

محمدی



سخن آغازین

سلامی به گرمی بی سابقه این تابستون؛ البته گرمای این تابستون تنها مورد بی سابقه‌ش نبوده؛ خیلی اتفاقا افتادن و این تابستون رو عجیب و غیر منتظره کردن؛ اما آلبرت اینشتین جمله ی درخور تأملی داره:

The measure of intelligence is the ability to adopt

معیار هوش، توانایی در تطابق است.

اما واقعا تطابق یعنی چی؟

بخوانید در سبوی شهریور ۹۷



خیریه‌ی دانشجویی التیام

وابسته به دانشگاه علوم پزشکی ایران

التیام...

حتما تا حالا حداقل یه بار این اسمو تو دانشگاه شنیدین؛ یا چیزی از فعالیتاش به گوشتون خورده..

اما بذارین خودمونی‌تر از این جمع دانشجویی بگیم براتون. هرکی که وارد این جمع میشه؛ اولین سوالی که ازش پرسیده میشه؛ اینه که «چطوری با التیام آشنا شدی؟» و هرکسی یه قصه‌ای داره؛ اما این تموم این قصه نیست. نمیتونی التیامی بشی و عاشق نباشی. عاشق حس خوبی که تو نگاه آدم‌ها و بیمارای دردمند به وجود میاد، و میدونی که تو هم یه سهمی تو این حس داری. قصه‌ی این عاشقی پایانی نداره...



تو این جمع تمام دغدغه‌ی ما، کم کردن درد آدمای اطرافمونه؛ اینکه یاد بگیریم غصه و رنج آدم‌ها برامون تکراری نشه. ولی چیزی که پشتمون بهش گرمه، قبل از سخاوتمندی دوستای التیامیمون، دلای بزرگ و مهربونش؛ که با همین عشق و محبتا کارای بزرگی کردیم و میکنیم.

شعار ما تو این تشکل دانشجویی اینه که:

«گرچه بیابان پابرجاست؛ اما تک درخت هم سایه می‌سازد»

و دستای پرمهر شما شاخ و برگ این درختن. درختی که تو دلای دردمند ریشه کرده و دعای خیر همین دلا آبیته که این درخت رو آبیاری و هرروز تنومندتر از دیروز میکنه..

اگه شما هم می‌خواین عضوی از خانواده‌ی بزرگ التیام باشین؛ پنجم هر ماه قرار ما التیامی هاست. طرح پنج در پنج یکی از راه‌های کمک به بیماراران نیازمند و کم بضاعته و شما می‌تونین با پرداخت ماهانه ۵ هزار تومن؛ سهم بزرگی تو حمایت از این عزیزان داشته باشین.



شماره حساب بانک ملت: ۰۱۸۰۸۹۴۴۸۰

به نام خیریه‌ی دانشجویی التیام

شماره‌ی کارت التیام: ۶۱۰۴۳۳۷۹۳۷۱۶۳۵۸۰

ID کانال تلگرامی، صفحه اینستاگرام و توئیتر التیام: @eltiam_charity



من ایستاده‌ام

من ایستاده‌ام

نه دلاورانه،

نه مظلومانه؛

فقط و فقط متحیرانه.

همه چیز هست و نیست و من در طیف شرایط غلت می‌زنم.

بابت کسانیکه هستند و نیستند، از اعماق خاطرات تا کران تخیل را سراسیمه شختم می‌زنم.

خوشبینم؛ احتمالا روزی، جایی، ساعتی، لحظه‌ای همه چیز معنی خواهد شد و علت این شارش دیوانه وار حوادث در وجود من نفوذ خواهد کرد.

هر سعی و حرکتی معنی می‌شود. من همچنان خواهم ایستاد و در این تعلیق غوطه خواهم خورد؛ اما اینبار می‌دانم چرا، اینبار عاشقانه.

- نیمه آخر

فارسی شکر است ...

تو چند شماره قبلی خیلی

رسمی داشتیم درمورد مشکلات

املایی خودمون حرف می‌زدیم،

الان هم وضع مَثِ قبله:

اول دوتا غلط دستوری رو می‌گم بهتون بعد هم دوتا غلط مصطلح بین خودمون:

همه می‌دونیم که حروف فارسی با «ان» جمع میشن، پس «اساتید» نداریم، چون استاد فارسیه و «استادان» درسته

واژه بعدی هم «مهره» هستش، این هم از اون کلمات فارسیه پس نباید مثل واژگان عربی باش برخوردار کنیم «حکم مهمور شد» غلطه، حکم مهر زده شد جایگزین مناسبه براش!

مورد جالب بعدی هم که من خودم نمی‌دونستم و تو گشت و گذارم توی منابع دیدمش: «یک کاسه‌ای زیر نیم کاسه است» این غلطه، چون هیچ وقت یک کاسه زیر یک نیم کاسه قرار نمی‌گیره و تو ادبیات داریم: «همیشه زیر کاسه یک نیم کاسه هست!»

اینم از این، راضی باشید و سعی کنیم بهشون عمل کنیم!

- محمدرضا آقاخان زاده



مشکلات! چیزی که این روزها هرجا بریم از همه طرف محاصره‌مون کرده حتی اگر خودمون هم نخوایم یا تونیم که حسشون کنیم. از تاکسی و اتوبوس و مترو گرفته تا دانشگاه و داروخانه و بیمارستان. هرجا که میری و تو هر جمعی که میشینی به محض ورودت، بحث‌ها شروع میشه. بحث‌هایی که در ادامه‌ش همه افراد نظر شخصی خودشون رو مثل یه حکم و نظریه بدیهی ارائه میکنن که معمولا هم خب این یک حکم ناامیدانه هست. چیزی که در اون شکی نیست وجود مشکلاته، چیزی که باید روش بحث و فکر کرد نحوه نگرش و برخورد با اونهاست.

در اول امر باید اشاره کنم که نگارنده حقیر هم مثل خیلی از شما دوره‌ای از ناامیدی رو در این بحبوحه سپری کرده بود. چیزی که سوال بالا و پیروش این متن رو در ذهنش ایجاد کرد در حقیقت پند تلخ یک دوست بود که میگفت: "هر دوره‌ای مشکلات خاص خودش رو داشته. از چال کردن دخترآ و رسوم و فرهنگ اون زمان بگیر، تا قرون وسطی و رنسانس و جنگ‌های متعدد اروپا. چرا اصلا راه دور بریم. مگر نه اینکه جوونی والدین خودمون به انقلاب و بعدش هم جنگ و انقلاب فرهنگی و کوپن‌ها و الی آخر گذشته. شاید این اتفاقات هم بخشی از مشکلاتیه که قراره ما فردا برای بچه‌هامون تعریف کنیم و بگیم که ازشون گذشتیم." البته که برداشت بنده از این نقل قول بالا سرسپردگی در برابر سختی‌ها و انکار و نادیده گرفتن وجودشون نبود بلکه سوالی که بعد از اون ذهنم رو مشغول کرد این بود که درهر دوره، "چه" افرادی میتونن از این سختی‌ها به عنوان مرحله‌ای از زندگیشون عبور کنند. جواب این سوال ۲ کلمه بود که ایوان کلیما در کتاب روح پراگ مطرحشون کرده: "انطباق" و "امیدواری". به نظر این شخص تنها افرادی تونستن از جنایات نازی‌ها و بعد هم خفقان کمونیستی حاکم در اون دوره بیرون بیان که این ۲ ویژگی رو داشته باشند.

بعدتر من با اسکیت‌باز و پارکورکاری آشنا شدم که در ۵ سالگی تشخیص بیماری‌ای براش گذاشته شده بود که در اون خورسانی به مفصل لگن دچار اشکال شده و نوعی ناتوانی رو در حرکات پا و همچنین تحمل وزن برای افراد به وجود میاره. نکته‌ای که در این فرد برای من وجود داشت نه ناتوانی‌ش بود و نه هنرش، بلکه سن تشخیص اون بود. وقتی انسان یک جور خاص متولد میشه فرصت تجربه نوع دیگه زندگی رو از دست میده و در این حالت بنظر من خیلی راحت‌تر میتونه با زندگی و توانایی‌های خودش کنار بیاد اما مشکل درست از جایی شروع میشه که فرد "برای مدتی تجربه زندگی دیگه‌ای رو هم داشته و به اصطلاح طعم خوشی رو هم چشیده و حالا یکهو میخواد خودشو منطبق با توانایی‌ها و سبک

رقص با چوب‌دستی!

زندگی جدیدش بکنه".

چیزی که توزندگینامه این پسریچه اسکیت‌باز نظر من رو جلب کرد، رابطه‌ی بین ناتوانی و هنرش از دیدگاه خودش بود. اون گفته بود که چیزهای مختلفی بودن که در مراحل مختلف این مسیر خیلی کمکش کردن. در برهه‌ای که اون از چوبدستی استفاده میکرد و به مدرسه معمولی میرفت، مجبور بود برای تمام کارهای کوچیک و روزمره‌ش "اولین" باشه چون فرد دیگه‌ای اونجا از قبل در شرایط اون نبود که بتونه از رفتاراش الگوبرداری کنه و همین قضیه منجر به ایجاد "خلاقیت" کم‌نظیری در این فرد شد که بعدا در طراحی حرکاتش در ورزش هم به کمکش اومد. در وهله دوم چیزی که بهش اشاره شده بود، این بود که "مغز اون، شرایطش رو پذیرفته بود." اون میدونست که تو بعضی حرکات نمیتونه به اندازه دوستاش راحت باشه و از طرفی این بیماری تا آخر عمر باهاشه و چیزی که قراره توی این مسیر تغییر کنه و اونو در مسیر رسیدن به آرزوهاش همراهی کنه تلاش و سبک زندگی خودشه و نه بیماری و شرایط خاصش. اون فرق بین شاخص‌های تغییرپذیر و تغییرناپذیر رو تو سن کمی متوجه شده بود و میدونست که گاهی شرایط زمینه‌ای به این آسونی‌ها عوض شدنن نیستن بلکه اون چیزی که باید تغییر کنه "خود" ماییم.



در نهایت بعد از خوندن این تجربه و چند نسخه دیگه از همین دست تجارب امروز بنده حقیر به جایی رسیدم که بتونم بگم اون چیزی که مشخص میکنه از هر سختی‌ای چه افرادی قراره عبور کنند و چه افرادی قراره تا ابد تو سیاهچاله مشکلات بمونن، ۳ قابلیته: "پذیرش"، "امیدواری" و "خودزیایی". نکته مهم درواقع اینه که همه‌چیز در ذهن آدمهاست و دنیای بیرون از ذهن، چیزی نیست جز بازتابی از اون چه ما خودمون رو براش پرورش دادیم. همیشه بشر با مشکلاتی دست و پنجه نرم میکرده. این که برای بهبود وضعیتی که توش هستیم باید تلاش کرد یک امر اجتناب و انکارناپذیره اما چیزی که مهمتره اینه که در ضمن این کار، باید یاد بگیریم که تو هر شرایطی خودمون رو به اون فردی مبدل کنیم که قراره چندسال دیگه داستان زندگی و موفقیتش رو برای جوون‌ترها تعریف کنه و نه اون افرادی که در این چرخه به راحتی کنار گذاشته میشن و این کار هم ممکن نیست مگر اینکه قدم اولش رو از خودمون و از ذهنمون برداریم. بهرحال... بهتره تا سردبیر محترم منو توبیخ نکردن سخن رو کوتاه کرده و با یک آرزو برای شما عزیزان مطلب این شماره رو هم به پایان ببرم: امیدوارم شما هم الان درحال دست و پنجه زدن با چوبدستی‌هاتون در زمین پارکور باشید!!

- صرف صلاح

سازش! مدارا! تحمل!

اینها کلماتی هستند که در عین وحدت معنی، تعبیر متفاوتی در جامعه و زبان ما دارند. در فرهنگ دیرینه ایرانی و به خصوص در آثار بزرگان فارسی‌زبان، مدارا و تساهل جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به حدی که کمتر شاعری یافت می‌کنید که به مدارا با دشمنان توصیه نکرده باشد. حال در این نوشتار تلاش داریم تا مفهوم مدارا در ادبیات را دریابیم و ببینیم آیا مدارا به معنای سازش، به مفهوم انقلابی و مذموم آن، هست یا نه و اگر نیست، کدام را باید انتخاب کرد!

با کمی تفکر بیشتر، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ انسان فرزانه و عاقلی به تحمل و تسلیم در برابر دشمنان توصیه نمی‌کند. اصطلاح مدارا در ادبیات فارسی به معنی تحمل کژی‌های مردم و رفتارهای ناروای آنان و عدم اعمال و یا ابراز تندی یا خشونت در قبال آنهاست. خصیص‌های نیکو که علاوه بر راحتیِ جان، اصلاح جامعه را هم در پی دارد:

- *آسایشِ دوگیتی تفسیر این دو حرف است/ با دوستان مروت با دشمنان مرام را حافظ*

- *ای سلیمان در میان زاغ و باز/ هلم مق شو با همه مرغان بساز (مولوی)*

اما این مدارا و تساهل دامن‌هایی دارد. مرز آن در ادبیات کاملاً مشخص نیست؛ همانطور که دو نفر هم نمی‌توانند بر سر آن به تفاهم برسند، شعرا نیز نظرات متفاوتی دارند. آن‌طور که از مطالعه اشعار کلاسیک برمی‌آید، گویا شعرای آن زمان به دلیل تفکر عرفانی خود، تمایلی چندان به درگیری ندارند. از طرفی دیگر در شعر زمان مشروطه و پس از آن (سبکی که به ادبیات پایداری نام گرفت) تظلم‌خواهی و استقامت در برابر دشمنان، شالوده شعر آن زمان شده‌است. در مثال زیر لحن تند فرخی یزدی در مقابله با دشمنان دیده می‌شود :

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی/ دست فود ز بان شستم از برای آزادی

تا مگر به دست آرم دامن وصالش را/ می دوم به پای سر در فضای آزادی

در مهیظ طوفان زای ماهرانه در ینگ است/ نافدای استبداد با فدای آزادی

دامن مهبت را اگر کنی ز فون رگین/ می توان تو را گفتن پیشوای آزادی

فرقی ز بان و دل می‌کند در این مفضل/ دل نثار استقلال، بان فدای آزادی

یا در جایی دیگر علنا این روحیه مبارزه طلبی در برابر استبداد زمان خود را نشان میدهد:

اهریمن استبداد؛ آزادی ما را کشت/ نه صبر و سکون بایز؛ نه هوصله باید کرد

در داستانها و روایات مختلفی آمده که پیامبران برای ابلاغ رسالت خود و انجام دستورات الهی، سختیها و ناملایمات زیادی را تحمل کرده‌اند.

ادبیات ناپایداری

به کلامی دیگر، آنان از طریق مدارا با دشمنان خود، وظیفهشان را انجام داده‌اند. همانطور که ایرانیها پس از حمله مغول، از در مدارا وارد شده و آنها را اصلاح کردند:

پون بسازی با قستی این فسان/ گردی انر نور، سنت‌ها رسان

کانیبا رنج فسان بس دیده‌اند/ از پنین ماران بسی پیپیره‌اند (مولوی)

حتی به تجربه ثابت شده که درگیری و بحث با فرد نادان چیزی جز پشیمانی و خشم فراوان ندارد؛ ازین رو در ادبیات همواره تایید شده که از بحث با فرد نادان باید پرهیز کرد. سعدی دلیل آن را به زیبایی توضیح میدهد و مولوی راه‌راهایی از آن و صفای دل را:

اصل بر نیکو نگردد پون که بنیادش بد است/ تربیت، نااهل را پون گردگان برگنبد است (سعدی)

صبر با نااهل، اهلان را پلی (روشنی و صفا) است/ صبر، صفای می‌کند هر جا دلی است (مولوی)

در نمونه‌های دیگر خداوند متعال به حضرت موسی فرمود که با فرعون به زبان نرمی سخن بگو؛ ولی خود او در جایی دیگر میگوید که در برابر دشمنانتان تا میتوانید آماده شوید و بعد بر آنها بتازید. شاید این دو آیه تبیینکننده مرز باریک بین پایداری و مداراست. مدارا با دشمنی که از تو قویتر است، لازمی پیروزی است :

موسیا در پیش فرعون زَمَن (زمان)/ نرم باید گفت قولاً لینا

آب اگر در روغن پوشان کنی/ رنگدان و رنگ را ویران کنی(مولوی)

با همه‌ی این تفاسیر، به نظر نمیرسد که بتوانیم در یک مقاله به جمع‌بندی کاملی برسیم که کدام روش، در چه زمانی بهتر است. جواب این پرسش، چیزی است که مسلماً هر کس نزد خودش دارد؛ ولی به نظر من، چه بهتر که در تعاملات روزانه و بینفردی در جامعه، همهی ما مدارا و گذشت را سرلوحه رفتارمان قرار دهیم تا اجتماعی آرام و رو به پیشرفت داشته باشیم:

رفتیم پای بر سر دنیا گذاشتیم/ کار جهان، به اهل جهان واگذاشتیم

ما را بس است جلوه‌گه شاهدان قدس/ دنیا، برای مردم دنیا گذاشتیم

شاهد که سرکشی نکند، دل فریب نیست/ فهم سخن، به مردم دانا گذاشتیم

ایمن ز دشمنیم، که با دشمنیم دوست/ بنیان زندگی، به مدارا گذاشتیم

ما شکوه از کشاکش دوران نمی‌کنیم/ موجیم و کار خویش به دریا گذاشتیم

بودیم شمع محفل روشندان، رهی/ رفتیم و داغ خویش به دلها گذاشتیم (رهی معیری)

گیسوان سرخ زندگی

یک حال خوب و یک نوستالژی جالب قدیمی برای ۳ دهه کودکان این سرزمین...

قصه دختری با موهای قرمز که زیبایی های جهان را با بیان بالغ و در عین حال کودکانه خود یکبار دیگر به خورد گوش های پرشده از تلخی های روزگار می دهد...

آنه؛ نمونه انسان‌هایی است که زیبا میبینند زیبا می‌اندیشند و زیبا ترسیم می‌کنند.

قصه دختری که مشاهده شکوفه‌های یک درخت او را برمی‌انگیزد هر چند این درخت از نظر مادر خوانده‌اش بی‌محصول و کرمو باشد و شنیدن صدای جویبار در اول صبح، غم و اندوه شب را از او می‌ستاند و امید به زندگی و فردایی بهتر را در وجود کودک غرس میکند و همه این‌ها در حالی است که بزرگترها جوابی جز بی‌تفاوتی برای همه این زیبایی‌ها ندارند...

براستی چرا این چنین است؟؟؟ چرا انسان‌ها هر چه در گذر چرخ زمان پیش می‌روند از ذات و صفات صاف و ساده و نگاه ظریف و زیبای کودکانه خود فاصله می‌گیرند؟؟

چرا اخم‌های کوچک کودکان کینه می‌شود و قهر و خشم جایگزین دوستی و صلح؟؟؟

براستی چه چیز این بلا را به سر ما آورده؟؟ پول؟ مقام؟ شهرت‌طلبی؟ و یا تلاش برای رسیدن به زندگی مطلوب؟

اگر چنین است تعریف ما از زندگی مطلوب چیست؟؟ زندگی پر از اضطراب و نگرانی به شرط ثروت؟؟

آنه، بی‌شک نگاهی متمایز به دنیای ماست...

ترسیم اثری از نگاه زیبا و صادقانه و بی‌آلایش کودکان که چه عجیب در دنیای پر از دروغ و پلشتی امروز ما غریب است و شنیدنی بدان نیازمندیم.

براستی چه بر سر ما آورده‌اند و چه بر سر خود آورده‌ایم که اینطور از ذات پاک و صداقت بی‌حد و حصر کودکی خود فاصله گرفته‌ایم و این چنین آلوده به دروغ و تظاهر و خشم و غیره و ذلک شده‌ایم؟؟

شاید در جواب بخواهیم سختی‌ها و فشارها و تهدیدهای جامعه را مقصر اصلی همه این‌ها بدانیم.

نمی‌گوییم فشار و تهدید و سختی وجود ندارد بلکه تمام سخن من این است که چرا اجازه می‌دهیم این فشارها و سختی‌ها امید و نشاط و نگرش زیبای ما را بگیرند؟؟؟

اگر به اعماق وجود خود بازگردیم و صفات و خصال نیکو خود را بیابیم و آن را تقویت کنیم طولی نخواهد کشید که جهان ما جایی بهتر، آرام‌تر، زیباتر، سرشار از امید به آینده، اشتیاق به کار و تلاش، صداقت و رفاقت و شور و نشاط خواهد شد و در پس آن زندگی مطلوب را خواهیم یافت.

یکبار دیگر به خود فرصت کودک بودن را بدهیم به خود بیابیم و بمانند آنه شرلی قصه‌ها، با امید به زندگی بهتر، به جهان و زیبایی‌هایش دقیق‌تر و بهتر ببانندیشیم؛ چرا که، دنیا هنوز قشنگی‌هایش را دارد...

بخوانیم از سهراب عاشق سپهری که چه زیبا گفت:

شب آرامی بود

می‌روم در ایوان، تا بپرسم از خود

زندگی یعنی چه؟

مادرم سینی چایی در دست

گل لبخندی چید، هدیه اش داد به من

خواهرم تکه نانی آورد، آمد آنجا

لب پاشویه نشست

پدرم دفتر شعری آورد، تکیه بر پشتی داد

شعر زیبایی خواند، و مرا برد، به آرامش زیبای یقین

با خودم می‌گفتم:

زندگی، راز بزرگی است که در ما جاریست

زندگی فاصله آمدن و رفتن ماست

رود دنیا جاریست

زندگی، آبتنی کردن در این رود است

وقت رفتن به همان عریانی؛ که به هنگام ورود آمده‌ایم

دست ما در کف این رود به دنبال چه می‌گردد؟

!!!هیچ

زندگی، وزن نگاهی است که در خاطره‌ها می‌ماند

شاید این حسرت بیهوده که بر دل داری

شعله گرمی امید تو را، خواهد کشت

زندگی درک همین اکنون است

زندگی شوق رسیدن به همان

فردایی است، که نخواهد آمد

تو نه در دیروزی، و نه در فردایی

ظرف امروز، پر از بودن توست

شاید این خنده که امروز، در غش کردی

آخرین فرصت همراهی با، امید است

زندگی یاد غریبی است که در سینه خاک

به جا می‌ماند

زندگی، سبزترین آیه، در اندیشه برگ

زندگی، خاطر دریایی یک قطره، در آرامش رود

زندگی، حس شکوفایی یک مزرعه، در باور بذر

زندگی، باور دریاست در اندیشه ماهی، در تنگ

زندگی، ترجمه روشن خاک است، در آینه عشق

زندگی، فهم نفهمیدن هاست

ادامه در صفحه‌ی ۷

زندگی، پنجره ای باز، به دنیای وجود

تا که این پنجره باز است، جهانی با ماست

آسمان، نور، خدا، عشق، سعادت با ماست

فرصت بازی این پنجره را دریابیم

در نیندیم به نور، در نیندیم به آرامش پر مهر نسیم

پرده از ساحت دل برگیریم

رو به این پنجره، با شوق، سلامی بکنیم

زندگی، رسم پذیرایی از تقدیر است

وزن خوشبختی من، وزن رضایتمندی ست

زندگی، شاید شعر پدرم بود که خواند

چای مادر، که مرا گرم نمود

نان خواهر، که به ماهی‌ها داد

زندگی شاید آن لبخندی ست، که در غش کردیم

زندگی زمزمه پاک حیات ست، میان دو سکوت

زندگی، خاطره آمدن و رفتن ماست

لحظه آمدن و رفتن ما، تنهایی ست

من دلم می‌خواهد

قدر این خاطره را دریابیم.

- رضا بغش

نام من لایحه‌ای است ...

و کشمکش، اوضاع تغییر کرد. دولت با همکاری بقیه مراجع حکومتی و همفکری با قشر تحصیل‌کرده‌ی جامعه و گوشکردن به حرف‌های مردم، فصل جدیدی را شروع کرد.

با این که خودم تمام این‌ها را می‌دانم اما همیشه دوست دارم او برایم تعریف کند. امروز در کتاب‌ها از آن دوران به عنوان "فصل تغییر" یاد می‌کنند. مدیرعامل سابق شرکتی که پدرم سال‌ها در آن جا مشغول به کار بود، جزو معدود مدیرانی است که از اصلاحات آن سال جان سالم به در برد ولی شاید حتی در خواب هم نمی‌دید که ۲۰ سال بعد، مدارکی در مورد تخلف‌های مختلفش که زشت‌ترینشان اختلاس بود، پیدا شود.

مادرم یک ساعتی است که سعی می‌کند پدر را قانع کند که هیچ دلیلی برای ناراحتی ندارد. وقتی همسایه‌ی طبقه پایین در جواب شکایت پدرم از او در مورد تاخیر در پرداخت شارژ آپارتمان، با صدای بلند داد زد "برواز رئیس اختلاس گرت بگیر" دوست داشتم از ته دل جوابش را بدهم ولی خب؛ زخمی که شفاف سازی‌های ۲۰ سال پیش به دل مردم زد، سخت کهنه می‌شود. برای شخص آبرومندی مثل پدرم، توهین بزرگی بود. ولی خب... فقط یک چیز می‌تواند شیرینی این روزها را کمی تلخ کند و آن هم مرور همان خاطرات است...

بگذریم! برای من مهم روزهای بعد آن است. روزهایی که همه چیز تغییر کرد. روزهایی که من به دنیا آمدم و پدر نام مرا "ایران" گذاشت. من ایران هستم، ۱۷ ساله، نماینده‌ی نسلی نو، نسلی که قدر زندگی‌اش را بیشتر از خواهر و برادرهای بزرگ‌تر خود می‌داند...

- طاهره ملرزاده

نصیحت پدر بزرگ



فلش بک: یک جمله از پدر بزرگم خیلی خوب در یادم مانده، نوروزان در خانه اش جمع می شدیم و مراسم سال نو را با هم جشن می گرفتیم. فکر کنم هشت، نه سالم بود و سر اختلافی که یادم نیست با یکی دیگر از بچه ها، که تنها کمی از من بزرگتر بود مشغول دعوا کردن بودم. نزاع های کود کانه هم که مثل دی اتیل اتر سریع به نقطه جوش می رسند و خلاصه، مقادیر متناهی از آدرنالین و کورتیزول را داشتیم تجربه می کردیم! این جور مواقع نیز معمولاً تلاش پدر و مادر در جدا کردن طرفین دعوا نتایج قابل قبولی ندارد؛ به شخصه از بی تفاوتی بزرگ ترها نسبت به لجستیک مواضع لفظی من و هم بازیسم (که حالا به دشمن خونی من بدل شده بود!) بیشتر عصبانی می شدم و دلم می خواست زمین و زمان را به هم ببافم؛ با درمانده شدن میانجیگری ها بود که پدر بزرگ آمد و با یک جمله چون آبی بر آتش غائله را ختم به خیر کرد: "نوه های عزیزم، با هم بسازید." - "یعنی چه؟ چی رو با هم بسازیم؟!"

سازش با سه واژه "سازگاری، سازواری و سازندگی" هم خانواده است که همگی در چند معنی اشتراک دارند، مثل: صلح، آشتی، هماهنگی، توافق و رفع اختلاف. یکی از گفتمان های غالب بین اکثر دانشجویان (معمولاً پس از گذشت چند ترم در دانشگاه) این است که "سعی کنید عقاید دیگران را، هر

چه قدر هم که به نظرتان عجیب برسد، تحمل کنید" توصیه ای که شاید در نگاه اول صحیح و بدیهی به نظر برسد. ولی پشت این نقاب خوش خط و خال، سازوکارهای ناموزنی قرار گرفته که به قول فردوسی "بیارد به کار اندرون کاستی". در این ستون تلاش می کنم کاستی های این روش را معرفی و بسته ای پیشنهادی جایگزینی را مطرح کنم که چرا سازگاری از تحمل بهتر است.



تحمل یا مدارا (که در منابع انگلیسی معمولاً Tolerance نامیده شده و در اکثر موارد هم بر مباحث مذهبی تاکید دارد) در مرحله اول روابط قدرت را در جایگاه خودشان تثبیت می کند؛ که در ادامه باعث ایزوله شدن و قطع ارتباط گفتمان های مختلف از طریق حذف تضارب آرا می شود؛ همین امر سپس رخوت و فضای بسته ای حاکم بر گفتمان ها را تشدید می نماید، رفته رفته و با تعامل منحصر و محدود هر فرد در گروه اعتقادی مخصوص به خودش، ناخودآگاهانه به این نتیجه می رسد که جهان بینی گروه خود تنها روش ممکن برای تفسیر واقعیت است. و در نهایت شاهد پدیده ای هستیم که شاید زیاد در اطرافمان ببینیم، در برهه ای، مثلاً وقوع یک رخداد اجتماعی، فضای تعامل دو گروه متفاوت به اتفاق برقرار می شود و تعبیرات قالبی مختلف فوران می کنند:

"شما بی تفکرها!"

"شما بی بصیرت ها!"

"شما (X) ها!" (X شامل هر پیش داوری بر اساس سن، جنسیت، سطح تحصیلی، طبقه اجتماعی - اقتصادی و...)

شاید به این دلیل است که از یوهان ولفگانگ گوته نقل شده: «to tolerate is to insult»

نکته ای دیگری که شاید در نگاه اول به چشم نیاید در برخورد دو عقیده تحمل پذیر و تحمل ناپذیر به وجود می آید؛ در این شرایط به طوری متناقض نما تحمل بیشتر با بسط فضای مانور عقیده ای تحمل ناپذیر منجر به افزایش گفتمان تحمل ناپذیر و نفرت پراکنی می شود. پدیده ای که به کرات در این دهه شاهد آن بوده ایم.

خوب! احتمالاً الان به این فکر می کنید که: "دردش بگفتی درمانش نیز گوی!" به نظرم اولین قدم در سازش با دیگر عقاید، کسب فراشناخت نسبت به سازوکار های فکر خود ماست. از خود پرسیم: "چرا به این موضوع عقیده دارم؟ چرا فکرم را به این تفسیر گره زدم و عقده کردم؟" پاسخ هایی که به این سوال داده شده در طیف وسیعی از علوم مثل علوم اعصاب، روان شناسی، جامعه شناسی و فلسفه وجود دارد. پاسخ هایی مثل این: "چون متغیرهای دور و بر ما بسیار است و وقت و توان محاسباتی مغزمان محدود، بین دو مفهوم پل می زنیم. مثلاً فکر می کنیم همه ی درس خوان ها عینکی اند. یا جمله ای که شاید در



وسایط حمل و نقل عمومی زیاد شنیده باشید، همه شان دزدند!" به دیگر پاسخ ها به طور موضوعی اشاره می کنم.

۱- ما بیش از حد مفاهیم را خلاصه سازی می کنیم و با نادیده گرفتن ریزه کاری ها به سرعت به طور کلی نتیجه گیری می کنیم. (Primacy effect)

۲- ما در تصور آینده کمتر از آنچه فکر می کنیم توانایی داریم و به همین علت، پاداش در لحظه را به پاداش طولانی مدت ترجیح می دهیم. (#سریال های _شب _امتحان!)

۳- ما بیش از حد به ثبات شخصیت خود و شرایط پیرامونی اتکا داریم (ارجاع به مقاله قبلی نگارنده در همین نشریه) و به همین علت گذشته و آینده را با سوگیری برای خود تفسیر می کنیم؛ که منشا بسیاری از افسوس ها برای گذشته و ترس از آینده است. (Self-consistency bias)

۴- ما فکر می کنیم که می دانیم دیگران چگونه فکر می کنند. (Extrinsic incentive error)

تطابق: باهم برابر شدن، همداستان گشتن، همگونی، همانندی و... این هم از آن کلمات خنثی زمانه ماست. البته مثل همه کلمات دیگر بی تقصیر و مظلوم است و این مانیم که همه از آن استفاده می کنیم. یعنی یه جاهایی یه جورایی کلید درهای پیش روی ما برای لحظه اکنون ماست.

برای اینکه بتوانیم فعلاً وارد شویم بی و گفتگو. همداستان و همانند می شویم تا مجبور به معرفی خود و عقایدمان نشویم؛ زیرا خیلی از جاها طرف مقابل را شایسته دانستن نمی دانیم. اصلاً چه حقی دارند که بدانند چه هستیم و که هستیم؟! آقا شما اینجوری هستید؟ بله آقا بله هستیم. مثل شمائیم. خانم شما اینطوری هستید؟ بله قربان؛ مانند شمائیم. بله می گوئیم تا از این مرز رد شویم.

اگرچه در جامعه ای ما تا به حال، پرسشگران، بیشتر فرقه و دسته خاصی بوده اند ولی اینگونه پرسشگری اساساً انحصاری نیست. هر فرقه ای از مراجعین خود مستقیم و غیرمستقیم این را می پرسد. و شما اگر برای زندگیتان و تحصیلتان و کارتان و داشتن آنچه که حقتان است است مجبور به ورود باشید باید مطابقت داشته باشید؛ همگون و همانند باشید و اگر نیستید

۵- ما حتی بین اطلاعات کاملاً ناهمبسته، روابط علت و معلولی پیدا می کنیم. (اعتیاد به قماربازی)

۶- ما در موضوعاتی که دانش مان در آن ها بسیار سطحی است، به شدت احساس تخصص داریم. (#چای _نبات _اریاب _درمان ها!) و بی شمار موارد دیگر که با یک جستجوی ساده در فضای دیجیتال قابل دسترسی است.

امیدوارم با همین چند مورد توانسته باشم نشان دهم که فهمیدن این که چرا دیگری به فلان موضوع اعتقاد دارد، بسیار پیچیده تر از یک برچسب ساده ای "بی فکر" یا "بی بصیرت" بودن است. آگاهی پیدا کردن نسبت به سازوکارهای شناختی، به نظر من، مهم ترین قدم برای رسیدن به جامعه ای است که در آن نه تنها عقاید گوناگون به هم احترام می گذارند، که با هم تطابق دارند و دست در دست هم، آینده ای بهتر و روشن تر را "می سازند". یا علی

- امیررضا حاجی عزیزکی

مرض تطابق

باید ابتدا در آن نقش وارد شوید و همگون نما باشید و مطابقت نشان دهید تا پذیرفته شوید؛ و اما باید گفت که در این صحنه، همگون نمودن و خود را همانند نشان دادن، اکثریتی نامقدس برای انحصار فرصت ها و انتخاب بهترینها بوجود آورده است.

اگرچه اثرات کوتاه مدت این مطابقت ها رسیدن به اهداف مثبت یا منفی مورد نظر است ولی بدون شک این دوگانگی ها باعث اضطرابی مزمن در روح انسان خواهد شد که بعید نیست با عوارض مختلف جسمی و روحی تظاهر نماید.



- کیان سهرابی



مدرنیسم عشق

از قدیم الایام وقتی حرف از عشق و عاشقی بوده همیشه کلامی که شنیده می شده این بود که "عشق مقدسه" و هر فعل و انفعال هورمونی رو همیشه به عشق نسبت داد. ولی این برای قدیماس الان این خبرانیس. حالا عشق همه چیز داره الا تقدس ...

الان اگر از ۱۰ نفر بپرسی عشق چی میخواد حداقل ۹ تاشون می گن دل پاک ولی همونا اگه یه نفر ساده بینن سریع میخوان ازش سوء استفاده کنن. شاید پاکی فقط برای دیگرانه...

مساله اصلی برای ما مردم (نویسنده هم عضوی از جامعه‌اس) اینه که کلا زندگی مون رو وقف این کردیم که خودنمایی کنیم؛ یعنی هر کاری باشه انجام میدیم که نشون بدیم ما هم هستیم و میتونیم، حالا اینکه چقدر اینکار درسته... اصلا مهم نیس.

توی دنیای ارتباطات شما برای خودنمایی یه گوشی متوسط میخوای با یه سری منظره و یه سری کپشن به اصطلاح شاخ! که اونم از کانالای دکتر سمیعی میشه برداشت (ای پدر تجربه بسوزه). دیگه بقیش حل میشه... حالا اینکه درکت چقدره و ایده‌ت چیه اصلا مهم نیس. مهم اینه که تونستی با این قوانین بازی کنی و حتی ببری...حالا اگه از بیرون نگاه کنی تنها چیزی که به نظر میاد اینه که فقط اوضاع رو بدتر کردی...

توی جامعه ما همه میگن بدون عشق نمیشه زندگی کرد ولی مورد داشتیم آقای محترمی توی کمتر از چندماه به چندین نفر دل بسته و چه بسا که همزمان با چند نفر هم رابطه داشته... من نمیدونم این دله یا سیریش که به همه میچسبه!

رسانه غربزدگی رو میده به ما نسب

رپ در لغت به معنای ریتم و شعره. این سبک موسیقی از قاره آمریکا (دقت کنید، نه خود شیطان بزرگ) شروع شده و کسانی که وارد این حیطه شدن انگیزشون اعتراض به تبعیض و نژادپرستی بود. اینجوری شد که رپ اعتراضی شکل گرفت و بعدها گونه های دیگری از رپ معرفی شدن. سال‌ها بعد رپ وارد موزیک ایران شد و جریان اصلی، موسوم به «رپ فارسی» از اواخر دهه ۷۰ کلید خورد. آرتیست‌های این جریان آدم‌هایی بودند که بدون هیچ چشم داشتی خودشون و هنرشون رو به چالش کشیدن تا هم عقیده خودشون رو ابراز کنن و هم مخاطب جذب کنن ولی از همون اول همه باهاشون بنای ناسازگاری گذاشتن... از مردم و مخاطب‌تا مسئولین مجوزدهنده... داستان مجوز انقدر تکراری شده که دیگه کسی حتی سمتش هم نمیره؛ باگذشت ۲۰ سال هنوز هم با رپ مخالفت میشه و اونو به سبک سخیف میدونن ولی اقبال عمومی چیز دیگه‌ای رو میگه... بعد این همه سال هنوز هنرمندا دارن

از اونطرف وقتی شما با یکی بد تا میکنی باعث میشی طرف احساس کنه در حقش بی عدالتی شده و باید یه جور تلافی کنه و دوباره اون هم میره سراغ یکی دیگه و اینجوری "دومینوی جفا" راه میافته.

مثلا کسی بوده که شخصی ترین مسائالش رو برای بقیه تعریف میکرده که نشون بده "منم بلدم"... ولی کسی به این توجه نمیکنه که تاوان اصلی رو شونه‌های طرف دیگه‌ی رابطه‌اس. یا موردی بوده که پیشنهاد داده، طرف مقابل رد کرده بعد رفته آبروی طرف رو برده یا دیگه اخرش اسید پاشیده...

اینقدر مثال‌ها زیاده که نمیشه همه رو گفت ولی همه اینا توی جامعه‌ای داره اتفاق میافته که من و تو عضوی از اونیم و چه بخوایم و چه نخوایم داریم روی رفتاراش تاثیر میذاریم ...

رفتارای ما نشون دهنده ذهنیت ماست. ایده اصلی ما، الان عمل مطابق الگوی در دسترسه، حتی اگر این الگو از بنیان غلط باشه...

خلاصه که اسم رفتارهایی که برای گشایش عقده هامون انجام میدیم هرچیزی میتونه باشه بجز عشق و همچنان "عشق مقدس است". برای اصلاح این الگو فقط باید از خودمان شروع کنیم... البته از قدیم گفتند که "به عمل کار براید، به سخن دانی است"

پ.ن: مطمئنا که مطالبی که عنوان شد تمام اتفاقات جامعه نیس ولی متاسفانه بخشی از اونه...

- صادق میراحمدی

بهرتر، آزادتر و برابرتر.... (این مشکلات برای جامعه ما صادق نیس)

همونطور که گفتم رپ، اجتماعیه پس کلامش کاملا با کلام رایج مملکت منطبقه؛ پس اگه توش ناسزا می بینن بخاطر اینه که تو جامعه هم متاسفانه این نوع الفاظ زیاد استفاده میشه (رجوع شود به کامنت‌های "ارتش اینستاگرامی ایران") و اگه اعتراضی هم هست این اعتراض به تمام بدنه جامع وارده، حتی شما دوست عزیز...

ویژگی اصلی رپ خلاقیت و بدعت گذاری داخل موضوعات کمتر دیده شده‌اس... آرتیست باید خودش بنویسه و اینطوری خلاقیت حرف اول رو میزنه... موضوعات گسترده‌اس و اگه آرتیست شناخت کافی نداشته باشه، پذیرفته نمیشه.... شما ۲۰ سال گذشته رو نگاه کنی می فهمی تو سبکای دیگه مضمون یکسانه ولی هنوز طرفدار دارن چون مخاطب ترجیح میده یه کار خنثی (بخوانید کم خاصیت) گوش بده تا این که تفکراتشو به چالش بکشه و دیدش رو بازتر کنه.... تو سبکای دیگه آدم داریم (خودش فکر می کنه هنرمنده) شعراشو می دزده و میزنه به اسم خودش.... طرفدار داره....توی همه شبکه‌ها میارنش و ازش تقدیر می کنن.... سالی ۱۸تا کنسرت داره....همین چن وقت پیش یکی از این به اصطلاح هنرمندان، توی کنسرت، موزیک ضبط شده رو برای مردم پخش کرده بود، همینجوری پول هنگفت به جیب میزنن و کسی براش مهم نیس که طرف دزدی کرده.....این اقایون بیشتر از هرچیزی، دارن کیفیت اون سبک رو نشون میدن؛ اینکه هیچ کاری نداره معروف شدن و مطرح موندن اصلا استعداد نمی‌خواد.... شما یه ذره دزدی بلد باشی همه چی حله....یا نمونه داریم طرف فقط بخاطر قیافه و طرفدارای زیادی که تو سینما داره اومده شده خواننده؛ ولی امان از موزیکاش (:

توی بقیه سبکا شاید بشه با پول خواننده شد و مطرح موند ولی تو رپ نمیشه. ریکن باید فاکتورهای زیادی رو داشته باشه مثل طرز فکر صحیح، قدرت خوانندگی، فلوی خوب و..... برای مطرح موندن توی رپ باید هم استعداد داشته باشی، هم درست فکر کنی....چون رپ ساختارشکنه...هنرمند عقیده خودشو میگه و از اون دفاع می کنه.... نمی‌تونه از کسی کپی کنه.... توی کلیشه‌های تکراری نمی‌مونه....ما کسانی رو تو رپ داریم که برای یه ترک، چند جلد کتاب می خونن تا تفکر درستی رو به مخاطبشون عرضه کنن..... برای همینه که رپ تکراری نشده و نمیشه....ولی با همه این‌ها.... درآمد ریکن یک هزاره بقیه نیس..... با هزار جور مشکل میسازن تا ترک خوب آماده کنن..... ولی مخاطب عام حاضر نیس حتی یکبار هم اون گوش کنه چون "رپ"ه.... این مقاومت در برابر یه اثر هنری بخاطر مسموم کردن فضا توسط رسانه هاس..... انقدر رسانه‌ها از رپ و هنرمنداش و طرفداراش بد گفتن که مخاطب عام دیگه اشتیاقی برای شناختن این سبک نداره..... ولی زمان همه چیز رو نشون خواهد داد.....اینکه چه کسی دغدغه مردم رو داره، رسانه‌ها یا ریکن‌ها....

جامعه ای رو در نظر بگیرید که مردمش نه کتاب می خونن، نه فیلم مرتبط می بینن، نه موزیک سازنده گوش میدن....خب این جامعه راهی برای "تزریق تفکر" نداره..... پس چجوری باید سطح فکری بره بالا؟!.....این مردم اگه الان هم مشکلی نداشته‌باشن بعدا سختی‌های زیادی رو می بینن....

هر جامعه ای برای اینکه از آرمان‌هاش عقب نشینی نکنه یا بتونه انعطاف پذیری قابل قبولی در تقابل مسائل جدید داشته باشه نیاز به یک چشم بینا داره تا کمی و کاستی های جامعه رو به اون گوشزد کنه...در موزیک فقط رپ اینکار رو می کنه.

موکدا تاکید می‌کنم: افرادی که خودشون رو هنرمند می‌دونن و همش از "پول ددی" و "داف‌ها" و "اقلام" مصرفی شون می‌خونن چیزی نیستن جز یه مشت خالتور که برای معروف شدن خودشونو چسبوندن به رپ. ولی "خانواده رپ" به هیچ عنوان اونا رو قبول نداره...دوستان منتقد هم خواهشا اونا رو با جریان رپ فارس یکی نکنن...مرسی،ه.

خلاصه اینکه هنرمندای رپ با سختی‌های زیادی کار می‌کنن..... اگه رسانه‌ها بی‌انصافی می‌کنن ما اختیارمونو دست اونا ندیم... همین رسانه‌ها کاری کردن که مسئولین از اینکه به یک کار مجوز بدن هراس دارن. آخر اینکه.... اگه یه ذره، فقط یه ذره، براتون مهمه که چی گوش میدین، حتی اگه کتاب هم می‌خونید (۹۹%).... چند ترک، از ریکن‌های خوب (هیچکس، حصین، صادق، شایع، بهرام و....) گوش بدید. ترک "صبر" هم پیشنهاد میشه. مطمئن باشید نظرتون عوض میشه و ضرر نمی‌کنید...

ما توی این سری رپ اجتماعی رو گفتیم..... بقیه گونه‌ها رو بعدا (به شرط بقا و اجازه مسئول مربوطه) عرض خواهیم کرد. "..... ما یه مشت سربازیم جون به کف....."

اراتمند شما

صادق میراحمدی

" هوادار رپ "

